

پرسش ۷۲: ارتباط بین داستان اصحاب كهف و موسى و عالم و ذوالقرنین و قائم .

سؤال / ۷۲: هل هناك ارتباط بين قصة أصحاب الكهف وموسى (عليه السلام) والعالم أو ذي القرنين، وبين القائم (عليه السلام) أو علامات ظهوره أو زمان ظهوره أو أصحابه وأنصاره أو أعدائه؟

آيا بين اصحاب كهف، موسى (عليه السلام) ، عالم يا ذوالقرنين، و قائم (عليه السلام) يا نشانه‌های ظهور آن حضرت يا زمان ظهور يا اصحاب و انصار و دشمنان ایشان ارتباطی وجود دارد؟

الجواب: قصة (أصحاب الكهف) معروفة، وهي باختصار قصة رجال مؤمنين عددهم سبعة كفروا بالطاغوت في زمانهم، والمتمثل بجهتين:

الأولى: هي الحاكم الظالم الجائر الكافر.

والثانية: هي علماء الدين الضالون الذين حرّفوا دين الله وشريعته.

پاسخ: داستان (اصحاب كهف) معروف است و به اختصار، داستان هفت مرد مؤمن است كه به طاغوت زمان خود كافر شدند، و از دو جهت نمود دارد:

اول: حاكم ظالم ستمگر كافر.

دوم: علمای گمراه دين كه دين خدا و شريعت الهی را تحريف كردند.

فكلّ من هذين؛ الطاغوت نصب نفسه إلهاً يُعبد من دون الله، الحاكم الجائر نصب نفسه إلهاً يُعبد من دون الله في أمور الدنيا ومعاش العباد وسياستهم، والعلماء غير العاملين الضالون نصبوا أنفسهم آلهة يعبدون من دون الله في أمور الدين والشريعة. وهكذا تحرّر هؤلاء الفتية من عبادة الطاغوت، وكفروا

بالتاغوت. وهذا الكفر بالتاغوت هو أول الهدى، فزادهم الله هدى بأن عرفهم طريقه سبحانه، والإيمان به، والعمل لإعلاء كلمته سبحانه وتعالى، (إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى) ([87])، (وَإِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَمَا عِبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا) ([88]).

هر کدام از این دو مورد، طاغوتی است که خودش را در مقام خدایی که به جای خداوند عبادت می‌شود، قرار داده است. حاکم ستمکار، خود را در مقام خداوندی قرار داده که در امور مربوط دنیا و معیشت بندگان و سیاست و تدبیرشان، عبادت می‌شود. علمای بی‌عمل گمراه نیز، خود را در مقام خداوندگاری که در امور دین و شریعت مورد پرستش قرار می‌گیرد، منصوب کرده‌اند. به این ترتیب، این جوانان، از عبادت طاغوت آزاد شدند و به طاغوت کفر ورزیدند. این کفر به طاغوت، نخستین گام هدایت است. خداوند با شناساندن راه خود به آن‌ها و ایمان آوردن به آن و تلاش برای برافراشتن کلمه‌ی خدای سبحان و متعال، بر هدایت‌شان بیفزود: (آن‌ها جوان مردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و ما نیز بر هدایت‌شان افزودیم) ([89])، (اگر از قوم خود کناره جسته‌اید و جز خدای یکتا خدای دیگری را نمی‌پرستید، به غار پناه برید و خدا رحمت خویش بر شما ارزانی دارد و نعمت‌تان را در آن مهیا بدارد) ([90]).

وأصحاب الكهف في زمان قيام القائم (عليه السلام) هم فتية في الكوفة وفتية في البصرة، كما في الروايات عن أهل البيت (عليهم السلام) ([91])، ورأس الحسين بن علي (عليه السلام) نطق مرات عديدة، وفي أكثر من مرة سُمع ([92]) يكرّر هذه الآية: (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا) ([93])، وسُمع يقرأ منها فقط: (أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا) ([94]).

اصحاب كهف در زمان قیام قائم (علیه السلام) گروهی از جوانان در کوفه و گروهی از جوانان در بصره هستند، و این مطلب در روایات اهل بیت روایت شده است. ([95]) سر حسین بن علی چندین بار به سخن درآمد ([96]) و چند بار شنیده شد که این آیه را تکرار می‌کرده: (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا) ([97]) (آیا

پنداشته‌ای اصحاب کهف و رقیم از نشانه‌های شگفت‌انگیز ما بوده اند؟) و شنیده شده که از این آیه فقط این قسمت را قرائت فرموده است: (أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا) (اصحاب کهف و رقیم از نشانه‌های شگفت‌انگیز ما بوده اند). ([98])

وذلك لأن أصحاب الكهف - وهم أصحاب القائم (عليه السلام) - هم الذين يأخذون بثأر الحسين (عليه السلام)، وينتقمون من الظالمين، ويقلبون أمر الظالمين رأساً على عقب، ولهذا سُمع رأس الحسين (عليه السلام) أيضاً يقرأ: (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) ([99]).

چرا که اصحاب کهف - که همان یاران قائم (عليه السلام) می‌باشند - همان کسانی هستند که به خون‌خواهی حسین (عليه السلام) برمی‌خیزند، از ستمگران انتقام می‌گیرند و حکومت ستمگران را زیر و رو می‌کنند و از همین رو از سر حسین (عليه السلام) شنیده شده که این جمله را نیز قرائت فرموده است: (و ستم کاران به زودی خواهند دانست که به چه بازگشت‌گاهی بازخواهند گشت) ([100]).

وكذلك أصحاب القائم (عليه السلام) قوم عابدون مخلصون لله سبحانه وتعالى، لا يرون القوة إلا بالله، يؤمنون بالله وعليه يتوكلون ويقارعون أكبر قوى الظلم والاستكبار على الأرض، وهي المملكة الحديدية التي أكلت وداست كل الممالك على الأرض كما أخبر عنها دانيال ([101])، وهي متمثلة الآن بأمريكا دولة الشيطان ([102]).

همچنین اصحاب قائم (عليه السلام) گروهی عابدِ اخلاص‌پیشه برای خداوند سبحان و متعال هستند که نیرو و قدرتی جز قائم به خداوند نمی‌بینند، به خدا ایمان می‌آورند و بر او توکل می‌کنند و با بزرگ‌ترین و قدرتمندترین نیروهای ظلم و استکبار بر روی زمین به مبارزه برمی‌خیزند؛ با همان مملکت آهنینی که همان‌طور که دانیال خبر داده، ([103])

تمام ممالک روی زمین را خورده و لگدکوب کرده است؛ و این مملکت آهنین هم اکنون در آمریکا - دولت شیطان - متبلور می‌باشد [104]

ولهذا سُمِعَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَام) يَقْرَأُ أَيْضاً: (لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ) [105]، لَأَنَّهُ لَنْ يَأْخُذَ بِثَأْرِهِ إِلَّا مَنْ كَانُوا مَصْدَاقاً لِهَذِهِ الْآيَةِ الْكَرِيمَةِ: (لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ).

از همین رو از سر حسین (علیه السلام) شنیده شد که این جمله را نیز خوانده است: (هیچ نیرویی جز نیروی خداوند نیست) [106] چرا که فقط کسانی که مصداق این آیه کریم باشند، انتقام خون او را خواهند گرفت: (لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ) (هیچ نیرویی جز نیروی خداوند نیست).

وفي رواية: (أَنَّهُمْ لَمَّا صَلَبُوا رَأْسَهُ (عَلَيْهِ السَّلَام) عَلَى الشَّجَرِ سَمِعَ مِنْهُ: (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ)) [107].

در روایت آمده است: (هنگامی که سر حسین را بر درختی کردند، از او شنیده شد: (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ)) (و ستم کاران به زودی خواهند دانست که به چه بازگشت‌گاهی بازخواهند گشت). [108]

و(سُمِعَ أَيْضاً صَوْتَهُ (عَلَيْهِ السَّلَام) بِدِمَشْقٍ يَقُولُ: (لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ)، وَسَمِعَ أَيْضاً يَقْرَأُ (عَلَيْهِ السَّلَام): (أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَباً)، فَقَالَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ: أَمْرٌ عَجَبٌ يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ) [109].

و(همچنین در دمشق از او شنیده شد که می‌خواند: (لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ)) (هیچ نیرویی جز نیروی خداوند نیست) و همچنین: (أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَباً)) (اصحاب کهف و رقیم از نشانه‌های شگفت‌انگیز ما بوده‌اند). سپس زید بن ارقم گفت: امر تو شگفت‌انگیزتر است، ای فرزند پیامبر خدا! [110]

وروی الشيخ المفيد (رحمه الله) أنّ زيد بن أرقم سمع الرأس الشريف (عليه السلام) ينطق بآية سورة الكهف ([111]).

و شيخ مفيد (رحمه الله) روایت کرده است که زيد بن ارقم از سر شريف آن حضرت (عليه السلام) شنيد که آيه‌ای از سوره‌ی كهف را می‌خواند. ([112])

وروی عن المنهال بن عمرو أنه سمع رأس الحسين (عليه السلام) يقول: (أعجب من أصحاب الكهف قتلي وحملتي) ([113]).

از منهال بن عمرو روایت شده از سر حسين شنیده است که می‌گوید: (شگفت‌آورتر از اصحاب كهف، كشتن من و بر نيزه كردن سرم است). ([114])

أما ما روي أنّ أصحاب الكهف الذين يبعثون مع القائم (عليه السلام) هم بعض المخلصين من أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)، وأصحاب أمير المؤمنين علي (عليه السلام) كمالك الأشر، فليس المقصود هم أنفسهم، بل المراد في هذه الروايات هو نظائرهم من أصحاب القائم (عليه السلام)، أي إنّ هناك رجلاً من أصحاب القائم (عليه السلام) هو نظير مالك الأشر في الشجاعة والحكمة والقيادة والشدة في ذات الله وطاعة الله والأخلاق الكريمة وكثير من الصفات التي امتاز بها مالك الأشر، فلذلك يصفه الأئمة بأنه مالك الأشر.

اما آنچه روایت شده مبنی بر اینکه اصحاب كهف که با قائم (عليه السلام) مبعوث می‌شوند، برخی از اخلاص‌پیشگان اصحاب پیامبر خدا و اصحاب امیر المؤمنین علی مانند مالک اشتر می‌باشند، منظور خود اینها نیست بلکه مراد در این روایات، افرادی نظیر آنها از اصحاب قائم (عليه السلام) می‌باشد؛ یعنی در اصحاب قائم (عليه السلام) مردی وجود دارد که در شجاعت، زیرکی، فرماندهی، شدت در ذات خداوند، طاعت خداوند، اخلاق بزرگوارانه و بسیاری از صفات و ویژگی‌هایی که مالک اشتر از آنها برخوردار بود، نظیر او می‌باشد؛ از همین رو، ائمه او را به مالک اشتر توصیف می‌کنند.

وهذا ليس ببعيد عن الفصحاء والبلغاء وساداتهم أهل البيت (عليهم السلام)،  
 كالشاعر الحسيني يصف نزول علي الأكبر إلى ساحة المعركة فيقول ما معناه: إن  
 محمداً (صلى الله عليه وآله وسلم) نزل إلى ساحة المعركة؛ وذلك لشدة شبهة علي الأكبر  
 (عليه السلام) خُلِقاً وخلقاً برسول الله محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)، مع أن أصحاب الأئمة  
 (عليهم السلام) الذين محضوا الحق محضاً يعودون ويكرونها في الرجعة بعد الاثني عشر  
 مهدياً، وفي زمن آخرهم وهو آخر قائم بالحق من آل محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)  
 الذي يخرج عليه الحسين بن علي (عليه السلام)، وهذا المهدي (عليه السلام) الأخير أو  
 القائم الأخير لا عقب له ولا ولد له ([115]).

چنین چیزی از اهل فصاحت و بلاغت و سادات آنها، اهل بیت (علیهم السلام) بعید  
 نیست. همانند آن شاعر حسینی که در توصیف ورود علی اکبر به میدان جنگ شعری  
 با این مضمون می گوید: (محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) وارد معرکه ی جنگ شد) و این به  
 خاطر شباهت بسیار زیاد علی اکبر از نظر اخلاقی و ظاهری به پیامبر خدا حضرت  
 محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) می باشد. از سوی دیگر آن دسته از یاران ائمه که با اخلاص  
 تمام حق را یاری کردند و با حق بودند، پس از مهدیون دوازده گانه (عليه السلام) و در زمان  
 آخرینشان که آخرین قائم به حق از آل محمد (عليه السلام) می باشد، باز می گردند و رجعت  
 می کنند؛ کسی که حسین بن علی بر او خروج می کند و این مهدی آخر یا قائم آخر، نه  
 عقبی دارد و نه فرزندی. ([116])

أما قصة (العالم) (عليه السلام) مع موسى (عليه السلام) فهي أن موسى (عليه السلام) وقع  
 في نفسه ما أتاه الله من العلم بعد أن كلمه الله سبحانه وتعالى على طور سيناء،  
 فأمر الله سبحانه وتعالى جبرائيل (عليه السلام) أن يدركه ويأمره بإتباع العالم (عليه  
 السلام)، فارتحل موسى (عليه السلام) ويوشع (عليه السلام) في طلب العالم (عليه السلام) ([117])،  
 وكانت القصة التي وردت في القرآن وفيها ثلاث أمور هي:

ماجرای عالم با موسی (عليه السلام) به این صورت بود که پس از آنکه حق تعالی بر کوه  
 سینا با موسی (عليه السلام) سخن گفت، او از آنچه خداوند از علم به وی عنایت کرده بود،  
 دچار غرور شد؛ بنابراین خداوند سبحان به جبرئیل (عليه السلام) امر فرمود که موسی (عليه

السلام) را دریابد و او را به پیروی از عالم دستور دهد. ([118]) موسی (علیه السلام) و یوشع (علیه السلام) در طلب عالم بار سفر بستند. این داستان در قرآن ذکر شده و در آن به سه موضوع اشاره رفته است:

### ۱: قصة السفينة وأصحابها:

وهي سفينة لجماعة من المؤمنين المخلصين، وهم مساكين الله سبحانه وتعالى، أي مستكينون في العبادة بين يديه لا مساكين بمعنى محتاجين فمن يملك سفينة ليس بفقير، فكيف يكون مسكيناً ([119])، والمسكين من لا يملك لا قليلاً ولا كثيراً.

### ۱ - داستان کشتی و صاحبان آن

این کشتی به گروهی از مؤمنین باخلاص تعلق داشت و این عده، مسکین خداوند متعال بودند؛ یعنی در عبادت در پیشگاه حضرت حق، خاضع و فروتن بودند. در اینجا مسکین به معنای محتاج و نیازمند نیست؛ کسی که کشتی دارد، فقیر نیست چه برسد به این که مسکین باشد ([120]) مسکین یعنی کسی که هیچ چیزی در اختیار ندارد، چه کم و چه زیاد.

فهؤلاء المؤمنون مساكين الله، كانوا يتضرعون إلى الله ويدعونه أن يجنبهم الملك الطاغية وجنوده الذين كانوا يأخذون السفن ويسخرونها للعمل لصالح الآلة الإجرامية لهذا الملك، فهؤلاء المساكين كانوا لا يريدون أن يكونوا سبباً في إعانة هذا الطاغوت، وذلك عندما يسخر سفينتهم لصالح إجرامه، وكانوا لا يريدون أن يفقدوا سفينتهم ولهذا أرسل الله لهم العالم (عليه السلام)، ليعمل على نجاتهم وسفينتهم من هذا الطاغية، فجعل فيها عيباً ظاهراً علم أنه سيكون سبباً لإعراض الملك عنها وتركها تجوب البحر.

این افراد مؤمن مسکین، به درگاه خدا دعا و تضرع می کردند که آنها را از پادشاه ستم‌گر و لشکریان او که کشتی‌ها را می گرفتند و آنها را وسیله‌ی انجام اعمال مجرمانه‌ی این پادشاه ظالم قرار می دادند، دور نماید. این مساکین، نمی خواستند وقتی این پادشاه بیدادگر کشتی آنها را برای پیش برد اهداف تبه کارانه اش غصب می کند، کمک کار او باشند. درضمن این عده نمی خواستند کشتی شان را هم از دست بدهند. به همین دلیل، خداوند، عالم (علیه السلام) را به سوی آنها فرستاد تا برای نجات شان کاری کند و کشتی شان را از دست آن حاکم ستم‌گر برهاند. عالم، عیب و نقصی آشکار در کشتی پدید آورد؛ او می دانست که این عمل، باعث می شود پادشاه از کشتی منصرف شود و آن را به حال خود در دریا رها کند.

۲: قصة الغلام: وهو فتى كان أبواه مؤمنين صالحين مخلصين لله سبحانه وتعالى، وكانا يكثران من التضرع والدعاء إلى الله أن يهبهما ذريةً صالحةً بارّةً بهما، وأن يعيذهما من عقوق الأبناء، وكان هذا الفتى ظاهراً صالحاً، وهو ابن مؤمنين فيلحقهما من حيث الطهارة الظاهرية أو زكاة النفس الظاهرية، ولهذا قال موسى (عليه السلام) عنه (نفساً زكية) أي بحسب الظاهر؛ لأنه ابن مؤمنين، وفي الوقت الحالي؛ لأنه لم يظهر الكفر والفساد، ولكن الله سبحانه وتعالى يعلم ما في نفس هذا الفتى من (الأنا) والتكبر على أمر الله وحججه (عليهم السلام).

۲ - حکایت پسر نوجوان: وی، نوجوانی بود که پدر و مادرش مؤمن، درست کار و مخلص به درگاه الهی بودند. والدین او بسیار به پیشگاه خدا دعا و تضرع می کردند که خداوند فرزندان نیکوکاری به آنها ببخشد تا آنها را از شرّ بدکاری‌های فرزندان (عاق فرزندان) در امان بدارد. این نوجوان، در ظاهر، نیکوکار و فرزند پدر و مادری مؤمن بود و از نظر طهارت ظاهری یا جان‌پاکی ظاهری به آن دو ملحق می شد. به همین دلیل موسی از او به «نفس زکیه» (جان پاک) تعبیر کرد، یعنی به حسب ظاهر؛ چرا که وی پسر پدر و مادری مؤمن بود و در آن زمان نیز کفر و فسادی از او بروز نکرده بود، ولی



خداوند سبحان آنچه را که از (منیت و تکبر ورزی نسبت به امر خدا و حجت‌های الهی (علیهم السلام)) در نفس این پسر نوجوان پنهان بود می‌دانست و از آن باخبر بود.

فهذه النفس الخبيثة هي من أعداء الأنبياء والمرسلين، ولهذا أرسل الله سبحانه وتعالى العالم (عليه السلام) ليحقق لهذين المؤمنين أملهما بالذرية البارة المؤمنة الصالحة، ولم يكن هناك سبيل لتفريقهم إلا بقتل الغلام، فقتله العالم (عليه السلام) بأمر الله سبحانه واستجابة لدعاء أبويه. وفي الشرائع السابقة كان للأب أن يقتل ولده تقريباً إلى الله سبحانه، وقصة إبراهيم (عليه السلام) وهو نبي مع ولده حين أراد ذبحه ([121])، وقصة عبد المطلب (عليه السلام) وهو وصي مع ولده حين أراد قتله قربة لله ([122]) ليست. ببعيدة، فلما جاء الإسلام نسخ هذا الحكم وأصبح الأب لا يستطيع أن يذبح ولده للذبح لوجه الله ولكن إذا قتله فإنه لا يقتل به، وهذا الحكم يعرفه المسلمون، فالقاتل يقتل إلا إن كان أباً.

این نفس خبیث و بد طینت در زمره‌ی دشمنان پیامبران و فرستادگان الهی است و از همین رو خداوند سبحان، عالم را گسیل داشت تا آرزوی این دو مؤمن در داشتن نسلی نیکوکار، مؤمن و صالح، جامه‌ی عمل بپوشد. برای نیل به هدف جداسازی از آنها، چاره‌ای جز کشتن نوجوان نبود؛ بنابراین عالم به امر خدای سبحان و به دنبال استجابت دعای والدینش، او را کشت. در ادیان، گذشته پدر می‌توانست پسرش را با نیت تقرب به خدای سبحان، بکشد. داستان ابراهیم نبی (علیه السلام) با پسرش، که می‌خواست او را سر بُرد ([123]) و نیز داستان عبد المطلب (علیه السلام) - که وصی بود - با پسرش که اراده کرده بود او را در راه تقرب به خدا، بکشد، ([124]) چندان دور نیست. وقتی اسلام آمد، این حکم را نسخ کرد و دیگر پدر نمی‌توانست نذر کند که پسرش را برای رضای خدا ذبح کند ولی اگر او را بکشد، قصاص و کشته نمی‌گردد. مسلمانان با این حکم آشنا هستند که قاتل کشته می‌شود مگر این که وی، پدر مقتول باشد.

ولهذا فإنّ الذي طلب قتل الغلام هو أبوه من حيث لا يشعر، فإنّ دعاءه كان طلباً لهلاك ولده فهو القاتل الحقيقي، والذي أمر بقتل الغلام هو الله سبحانه، والذي نفذ هو العالم (عليه السلام) فلا يوجد أي مخالفة للشريعة الظاهرية في هذه المسألة كما توهم بعضهم أنه قصاص قبل وقوع الجناية؛ لأن قتل الغلام وقع بطلب من أبيه وإن كان لا يعلم أنّ مقتضى دعائه هو قتل ولده وهلاكه.

بنابراین کسی که خواستار کشته شدن پسر بود، در واقع پدرش بود اما او خودش متوجه این معنی نبود؛ دعای وی، طلب مرگ برای پسرش بود، پس او قاتل واقعی است. کسی هم که دستور قتل پسر را صادر کرد خدای سبحان و آن که دستور را اجرا نمود، عالم (عليه السلام) بود. بنابراین در این قضیه، هیچ تضادی با آموزه‌های ظاهری شریعت وجود ندارد؛ بر خلاف پندار گروهی که می‌گویند این کار، قصاص پیش از جنایت بوده است! زیرا قتل پسر نوجوان به دلیل خواست پدرش واقع شده، اگر چه این پدر نمی‌دانسته است که مقتضای این خواسته، قتل و هلاکت پسرش بوده است.

كما أنّ هناك عدة أمور ربما تحل كثيراً من التساؤلات حول قصة موسى (عليه السلام) مع العالم (عليه السلام) إذا عُرِفَتْ، وهي:

۱/ كان العالم يرى الحال والمستقبل في الباطن، وموسى (عليه السلام) يرى الباطن، ولكن في الحال فقط.

در اینجا یک سری مواردی وجود دارد که اگر شناخته شود، چه بسا بسیاری از سوالات و ابهاماتی که درباره‌ی داستان موسی با عالم وجود دارد، روشن می‌شود. این موارد به شرح زیر است:

۱ - عالم (عليه السلام)، حال و آینده را در باطن می‌دید. موسی نیز باطن را می‌دید، ولی فقط در زمان حال.

۲ / إِنَّ الْعَالَمَ (علیه السلام) لَوْ قَتَلَ الْغُلَامَ أَمَامَ النَّاسِ لَمَا تَرَكَوهُ يَذْهَبُ، فَلَمْ يَكُنِ النَّاسُ يَرَوْنَ الْعَالَمَ (علیه السلام) كَمَا كَانَ مُوسَى (علیه السلام) يَرَاهُ.

۲ - عَالِم (علیه السلام)، اگر نوجوان را در مقابل دید مردم می کشت، آنها او را رها نمی کردند نمی گذاشتند به راه خود ادامه دهد زیرا نگاهی که مردم به عَالِم (علیه السلام) داشتند، با دید موسی نسبت به او متفاوت بود.

۳ / إِنَّ مَسْأَلَةَ قَتْلِ الْغُلَامِ هِيَ كَمَا يَقْبِضُ مَلِكُ الْمَوْتِ الرُّوحَ، أَوْ أَنْ يَقْلِبَ مَلِكَ سَيَّارَةٍ شَخْصًا وَهُوَ يَقُودُهَا فِي الشَّارِعِ، فَيَمُوتُ الشَّخْصُ بِسَبَبِ الْحَادِثِ، فَحَالُ الْعَالَمِ (علیه السلام) كَانَ كَحَالِ الْمَلَائِكَةِ (عليهم السلام).

۳ - موضوع کشتن پسر همانند قبض روح توسط ملک الموت، یا شبیه این است که راننده‌ی خودرویی که در خیابان مشغول رانندگی است، خودرو را چپ کند و به دنبال این حادثه، کسی جان خود را از دست بدهد. وضعیت عَالِم (علیه السلام) نیز مانند وضعیت فرشتگان (علیهم السلام) است.

۴ / كَانَ الْأَمْرُ الْمَوْجَّهَ مِنْ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَى الْعَالَمِ إِجْمَالِيًّا وَلَمْ يَكُنْ تَفْصِيلِيًّا، وَكَمَثَالِ هَذَا: (إِحْفَظِ السَّفِينَةَ لِهَؤُلَاءِ الْمَسَاكِينِ)، وَلَمْ يَأْمُرْهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى أَنْ يَحْفَظَهَا بِإِعَابَتِهَا، وَلِهَذَا نَسَبَ الْعَيْبَ لِنَفْسِهِ، قَالَ تَعَالَى: (هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ) ([125]). وَفِي الرَّوَايَةِ عَنْهُ (علیه السلام) (إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَنْظُرْ إِلَى الْأَجْسَامِ مِنْذُ خَلْقِهَا) ([126]).

۴ - این دستور از سوی خدای سبحان خطاب به عالم، به صورت اجمالی و نه به صورت تفصیلی بیان شده بود؛ مثلاً: «کشتی را برای این مساکین حفظ کن» و حق تعالی او را امر نکرده بود که با معیوب ساختن کشتی، این دستور را عملی سازد. بنابراین وی، وارد آوردن خسارت (به کشتی) را به خودش نسبت داده است. خدای متعال می فرماید: (این عطای بی حساب ما است، خواهی آن را ببخش و خواهی نگه دار)

[127] در روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: (خداوند از وقتی که اجسام را آفرید، به آنها نظر نینداخته است). [128]

### ۳: قصة الجدار:

وهو جدار بيت لغلامين يتيمين، أي إنهما صالحان، واليتيم: هو الفرد في قومه الذي لا يلحقه أحد في الصلاح والتقوى والطاعة [129]، والكنز الذي تحت الجدار كان أموالاً وذهباً ادخرها لهما أبوهما، وكتب لهما نصيحة وادخرها لهما مع الكنز، ولهذا فإن أهل البيت (عليهم السلام) كانوا يعتبرون هذه النصيحة هي الكنز الحقيقي لا أن المال والذهب هو الكنز، والنصيحة هي كما قال الإمام الصادق (عليه السلام): (إني أنا الله لا إله إلا أنا، من أيقن بالموت لم يضحك سنه ومن أقر بالحساب لم يفرح قلبه، ومن آمن بالقدر لم يخش إلا ربه) [130].

### ۳: داستان دیوار

این دیوار، دیوار خانه‌ی دو پسر یتیم بود. منظور از یتیم در اینجا یعنی صالح و نیکوکار. یتیم به کسی اطلاق می‌شود که در قوم و قبیله‌اش، کسی در صلاح و تقوا و بندگی به پای او نرسد. [131] گنج پای دیوار هم عبارت بود از اموال و جواهراتی که پدر آنها را برای این دو ذخیره نموده بود. وی اندرزی هم برای آنان نوشته و آن را با گنج برای ایشان پنهان کرده بود. از این رو، اهل بیت (عليهم السلام) همین نصیحت را گنج واقعی به شمار آورده‌اند، نه آن ثروت و جواهرات را. طبق فرمایش امام صادق (عليه السلام) نصیحت مزبور چنین بود: (إني أنا لا إله إلا الله أنا، من أيقن بالموت لم يضحك سنه، و من أقر بالحساب لم يفرح قلبه، و من آمن بالقدر لم يخش إلا ربه) [132] (منم خدایی که جز من خدایی نیست. کسی که به مرگ یقین دارد، دندان‌ش به خنده نمایان نمی‌شود، و کسی که به حساب، یقین دارد دل شاد نمی‌گردد، و کسی که به مقدرات الهی یقین دارد جز از خدایش نمی‌ترسد).

وهذه الحكمة والنصيحة هي حرب على بخل أهل هذه القرية الذين أبوا أن يطعموهم، وهذا سبب آخر لبناء الجدار.

این حکمت و نصیحت در واقع جنگ با بخل مردمان آن ده بود که از میزبانی ایشان سربرداشتند. این دلیل دیگری بر تعمیر کردن دیوار بود.

وفي بناء الجدار آية أخرى للمتوسمين - وهم آل محمد (عليهم السلام) - وهي أنه حاجز ومانع بين أهل القرية وبين الأخلاق الكريمة أو كنز الغلامين اليتيمين. وفي الحقيقة أنّ الذي بنى الجدار هو بخل أهل هذه القرية، وفي بناء الجدار آيات لا يعقلها إلا العالمون.

در استوارسازی دیوار، نشانه و آیه‌ی دیگری برای (متوسمین) (تیزهوشان و تیزبینان) که همان آل محمد (علیهم السلام) هستند، وجود دارد؛ اینکه بر پا کردن دیوار، مانع و حایلی بین مردم ده و اخلاق کریمه یا گنج آن دو پسر یتیم بود. در حقیقت عامل بر پا شدن دیوار، همین بخل مردم ده بوده است. در ساختن دیوار، آیات و نشانه‌های دیگری نیز وجود دارد که جز افراد دانا و خردپیشه، آنها را درنیابند.

ويبقى أن نعرف:

إنّ عمل العالم (عليه السلام) كان كعمل الملائكة (عليهم السلام) لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون، فكان منفذاً لأمر الله سبحانه وتعالى، وجميع الأعمال الثلاثة التي قام بها كانت بأمر من الله، وكانت بطلب من أصحابها الذين عملت لأجلهم. فهي استجابة لدعائهم، فالسفينة خُرقت بطلب من أصحابها، والفتى قُتل بطلب من والديه، والجدار أُقيم بطلب من والد الغلامين، وكل هذه الطلبات كانت بدعاء وتضرع إلى الله من أناس مؤمنين مخلصين لله سبحانه وتعالى.

اکنون باید بدانیم که:

عمل عالم (علیه السلام) مانند عمل فرشتگان (علیهم السلام) است: (در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و به فرمان او عمل می‌کنند). [133] وی، مجری دستور حق تعالی بود و تمام کارهای سه‌گانه‌ای که انجام داد، به امر خداوند بوده است؛ البته به درخواست صاحبان‌شان که عالم، کارها را برای آنها و به خاطر آنها انجام داد و اینها، در واقع اجابت دعای ایشان بوده است: کشتی سوراخ شد، بنا به درخواست مالکان آن، و پسر نوجوان کشته شد بنا به خواسته‌ی والدینش، و دیوار، راست شد بنا به درخواست پدر دو پسر. همه‌ی این درخواست‌ها در قالب دعا و تضرع به درگاه الهی و از سوی مردمانی مؤمن و مخلص برای خدای سبحان انجام پذیرفت.

وكل أعمال العالم (علیه السلام) عادت بالخیر الكثير علی أصحابها، فالسفينة حُفِظت ولم يضطر أهلها لمعونة الظالم، والغلام العاق ذو الباطن الأسود قُتل وأُبدل أبويه بفتاة صالحة بارة ولدت الأنبياء، والجدار حَفِظَ المال والذهب والحكمة من أن تصل لغير أهلها.

تمام کارهایی که از عالم سر زد، خیر فراوانی به صاحبانش بازگرداند: کشتی، محافظت شد و مالکان آن به هم‌کاری با ستم‌گر مجبور نشدند؛ پسر عاق و دارای باطن سیاه کشته شد و به جای او، والدینش دختری نیکوکار و مهربان که چند پیامبر از او زاییده شد عوض گرفتند؛ و دیوار نیز مال و زر و حکمت را از اینکه به غیر اهلش برسد، حفظ نمود.

وقال الصادق (علیه السلام): (وكان مثل السفينة فيكم وفينا ترك الحسين البيعة لمعاوية، وكان مثل الغلام فيكم قول الحسن بن علي (علیه السلام) لعبيد الله بن علي لعنك الله من كافر، فقال له: قد قتلته يا أبا محمد، وكان مثل الجدار فيكم علي والحسن والحسين (علیهم السلام)) [134].

امام صادق (علیه السلام) فرمود: (و مَثَل كَشْتِي بَيْنَ مَا وَ شَمَا، مَثَل بِيَعْت نَكَرْدَن حَسِينِ  
با معاویه بود؛ و مَثَل پسر بین شما، مَثَل سخن حسن بن علی (علیه السلام) به عبید الله بن  
علی بود که فرمود: لعنت خدا بر تو ای کافر! به آن حضرت گفت یا ابامحمد! او را به  
قتل رسانیدی؛ و مَثَل دیوار بین شما، مَثَل علی و حسن و حسین (علیهم السلام) است.)  
([135])

ولزمان القائم (علیه السلام) سفينة و غلام و جدار تحته كنز أيضاً، أما السفينة  
وهي لأصحاب القائم (علیه السلام) فتعاب لتحفظ من الطواغيت (يظهر في شبهة  
ليستين) أي القائم (علیه السلام)، كما ورد عنهم (علیهم السلام) ([136])، وأما الغلام فيقتل؛  
لأن باطنه أسود ومصاب بداء إبليس (لغنه الله): (أنا خير منه)، وقد ورد عنهم (علیهم  
السلام) أن القائم (علیه السلام) يقتل أحد من يعملون بين يديه ([137]) ومن المقربين منه  
(علیه السلام)، وأما الكنز فيخرج من تحت الجدار ويبث في الناس، وهو علم آل محمد  
(علیهم السلام)، عن الصادق (علیه السلام): (العلم سبعة وعشرون حرفاً فجميع ما جاءت به  
الرسول حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين، فإذا قام قائمنا (علیه السلام)  
أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبثها في الناس وضم إليها الحرفين حتى يبثها  
سبعة وعشرين حرفاً) ([138]).

در زمان قائم (علیه السلام) نیز کشتی، پسر و دیواری که زیرش گنج بود نیز وجود خواهد  
داشت. کشتی که متعلق به اصحاب قائم است، معیوب می شود تا از گزند طاغوتیان  
محفوظ بماند: (یظهر فی شبهة لیستین) (با شبهه آشکار می گردد تا روشنگری نماید)،  
یعنی قائم؛ که این معنا در روایات ائمه آمده است ([139]). اما پسر، کشته می شود زیرا  
باطنی سیاه دارد و به درد ابلیس لعنت الله گرفتار است: (أنا خير منه) (من از او بهترم)؛ از  
ائمه روایت شده است که قائم یکی از کسانی که در کنار او کار می کند و از مقربین  
حضرتش است را می کشد. ([140])

اما گنج، علم آل محمد (علیه السلام) است که از زیر دیوار بیرون کشیده و بین مردم نشر  
داده می شود. از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: (علم بیست و هفت

حرف است و همه‌ی آنچه پیامبران (علیهم السلام) آورده‌اند تنها دو حرف است و مردم تا امروز جز آن دو حرف را نمی‌شناسند. هنگامی که قائم ما (علیه السلام) قیام کند، بیست و پنج حرف دیگر را بیرون می‌آورد و آن را بین مردم نشر می‌دهد، و آن دو حرف را نیز ضمیمه می‌کند و بیست و هفت حرف را منتشر می‌سازد. ([141])

أما قصة ذي القرنين فقد بينها أهل البيت (عليهم السلام) في الروايات، وأهم ما فيها أنّ ذا القرنين في هذا الزمان هو القائم (عليه السلام). سئل أمير المؤمنين (عليه السلام) عن ذي القرنين أنبيأ كان أم ملكاً؟ فقال: (لا نبياً ولا ملكاً بل عبداً أحب الله فأحبه ونصح لله فنصح له، فبعثه إلى قومه فضربوه على قرنه الأيمن فغاب عنهم ما شاء الله أن يغيب، ثم بعثه الثانية فضربوه على قرنه الأيسر فغاب عنهم ما شاء الله أن يغيب، ثم بعثه الثالثة فمكّن الله له في الأرض، وفيكم مثله) ([142]).

• اما داستان ذو القرنین را اهل بیت در روایات روشن فرموده‌اند و مهم‌ترین بخش آن این است که در زمان فعلی، ذو القرنین، قائم (علیه السلام) است. از امیرالمؤمنین (علیه السلام) سوال شد آیا ذوالقرنین پیامبر بود یا پادشاه؟ فرمود: (او نه پیامبر بود و نه پادشاه؛ لیکن او بنده‌ای بود که خدا را دوست داشت و خداوند نیز او را دوست می‌داشت. برای خدا خیرخواهی کرد و خداوند برای او خیرخواهی فرمود؛ خداوند او را به سوی قومش مبعوث نمود. آنها ضربتی بر سمت راست سرش زدند و او مدت زمانی که خدا می‌خواست غیبت کند، از آنها غایب شد. سپس برای بار دوم او را مبعوث نمود، و آنها ضربتی بر سمت چپ سرش زدند و او مدت زمانی که خدا می‌خواست غیبت کند، از مردم غایب شد. سپس برای بار سوم او را مبعوث نمود و آنگاه خداوند او را در زمین تمکین و فرمان‌روایی داد؛ و در شما همانند او وجود دارد). ([143])

عن الباقر (عليه السلام)، قال: (إن ذا القرنين قد خيّر بين السحابين واختار الذلول، ونذر لصاحبكم الصعب. قال: قلت: وما الصعب؟ قال: ما كان من سحاب فيه رعد



وصاعقة أو برق فصاحبكم يركبه، أما أنه سيركب السحاب، ويرقى في الأسباب أسباب السماوات السبع والأرضين السبع؛ خمس عوامر واثنان خراب) ([144]).

از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: (ذو القرنین در میان دو نوع ابر مخیر شد. او ابر رام را برگزید و برای صاحب شما ابر ناآرام را باقی گذاشت). راوی گوید: عرض کردم: ابر ناآرام چیست؟ فرمود: (آن ابری که رعد و برق و سر و صدا داشته باشد. صاحب شما بر آن سوار میشود. آری او سوار بر ابر میشود و بر اسباب بالا می‌رود؛ اسباب آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه؛ پنج تا آباد و دو تا خراب هستند). ([145])

قول أمير المؤمنين (عليه السلام): (وفيكم مثله) يعني القائم (عليه السلام)، فإنه يدعو الناس فيقولون له أرجع يا ابن فاطمة، ثم يدعو الناس في الثانية فيقولون أرجع يا ابن فاطمة، وفي الثالثة يُمكنه الله من أعناقهم فيقتل فيهم حتى يرضى الله سبحانه وتعالى ([146])، وحتى يقول له أحد المقربين منه إنك تجفل الناس إجمال النعم ([147])، وحتى يقول الناس هذا ليس من آل محمد (عليهم السلام) لو كان من آل محمد لرحم ([148])، كما ورد في الروايات عنهم (عليهم السلام).

منظور امیر المؤمنین (علیه السلام) که فرموده: (و فیکم مثله) (و مثال او در شما وجود دارد) قائم (علیه السلام) می‌باشد؛ ایشان مردم را دعوت می‌کند ولی به او می‌گویند برگرد ای پسر فاطمه! سپس بار دوم مردم را دعوت می‌کند و می‌گویند برگرد ای پسر فاطمه! و در مرتبه‌ی سوم خداوند آن حضرت را بر گردن‌هایشان مسلط می‌سازد و از آنها آنقدر می‌کشد تا خدای سبحان و متعال خشنود گردد؛ ([149]) تا آنجا که یکی از نزدیکانش به آن حضرت (علیه السلام) می‌گوید تو مردم را مانند چهارپایان رم می‌دهی، ([150]) و تا آنجا که مردم می‌گویند این شخص از آل محمد نیست که اگر از آل محمد (علیهم السلام) می‌بود، رحم می‌کرد؛ ([151]) همان طور که در روایات معصومین آمده است.

وأرجو أن يكون ما ذكرته نافعاً للمؤمنين، وإن كان في هذه القصص الثلاث أسراراً كثيرة جداً لم أسلط الضوء عليها<sup>[152]</sup>. والنتيجة التي أريد أن أبينها، هي: إن هذه القصص الثلاث مرتبطة ارتباطاً وثيقاً مع القائم (عليه السلام) ومع أصحابه ومع علامات ظهوره.

امیدوارم آنچه بیان کردم برای مؤمنان سودمند باشد، هر چند در این سه داستان اسرار بسیاری وجود دارد که آنها را روشن ننمودم<sup>[153]</sup>. نتیجه‌ای که می‌خواهم بیان کنم این است که این داستان‌های سه‌گانه ارتباط بسیار تنگاتنگی با قائم، یاران آن حضرت و علامات ظهور ایشان دارد.



[87] - الكهف : 13.

[88] - الكهف : 16.

[89] - كهف: 13.

[90] - كهف: 16.

[91] - عن المفضل بن عمر، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: (يخرج القائم (عليه السلام) من ظهر الكوفة سبعة وعشرين رجلاً، خمسة عشر من قوم موسى (عليه السلام) الذين كانوا يهدون بالحق وبه يعدلون، وسبعة من أهل الكهف، ويوشع بن نون (عليه السلام)، وسلمان، وأبا دجاجة الأنصاري، والمقداد، ومالكا الأشر، فيكونون بين يديه أنصاراً وحكاماً) الإرشاد للشيخ المفيد : ج 2 ص 386.

[92] - عن زيد بن أرقم أنه قال : (لَمَّا مَرَّ بِهِ - أَي رَأْسَ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَام) - وَهُوَ عَلَى رِمْحٍ وَأَنَا فِي غُرْفَةٍ لِي ، فَلَمَّا حَازَنِي سَمِعْتَهُ يَقْرَأُ: (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا) فَقَفَّ (أَي قَام) وَاللَّهِ شِعْرِي عَلَيَّ وَنَادَيْتُ : رَأْسُكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ، أَعْجَبٌ وَأَعْجَبٌ) مستدرك سفينة البحار : ج 4 ص 11.

[93] - الكهف : 9.

[94] - مستدرك سفينة البحار : ج 4 ص 13.

[95] - مفضل بن عمر از ابو عبد الله (عليه السلام) روایت می‌کند که فرمود: **قائم (عليه السلام) بیست و هفت تن (از یاران خاص خود) را از پشت کوفه بیرون می‌آورد، که پانزده تن از آنها از امت موسی (عليه السلام) که به حق هدایت می‌کنند و عدالت دارند و هفت تن از آنها اصحاب کهف می‌باشند، به همراه یوشع بن نون، سلمان،**

ابودجانه انصاری، مقداد و مالک اشتر. این بیست و هفت تن، یاران قائم (علیه السلام) و فرماندهان امت به فرمان او می‌باشند).

[96] - از زید بن ارقم روایت شده است: «هنگامی که از مقابل من عبور داده شد یعنی سر امام حسین (علیه السلام) در حالی که بر سر نیزه بود و من نیز در اتاقم بودم، شنیدم که می‌فرمود: (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا) (آیا پنداشته‌ای اصحاب کهف و رقیم از نشانه‌های شگفت‌انگیز ما بوده‌اند؟). به مجرد شنیدنش، ایستادم و موی بر اندامم راست شد و عرض کردم: سر بریده‌ی شما ای فرزند رسول خدا، شگفت‌آورتر است و بسیار شگفت‌آورتر است). مستدرک سفینه البحار: ج 4 ص 11.

[97] - کهف: 9.

[98] - مستدرک سفینه البحار: ج 4 ص 13.

[99] - الشعراء: 227.

[100] - شعرا: 227.

[101] - سفر دانیال - الاصحاح السابع .

[102] - للتوضیح أكثر يمكن مراجعة ما ذكره السيد أحمد الحسن (عليه السلام) (عليه السلام) في (الجواب المنير : ج 1 / إجابة سؤال 15) .

[103] - سفر دانیال: اصحاب هفتم.

[104] - برای توضیحات بیشتر می‌توانید به آنچه سید احمد الحسن (علیه السلام) در پاسخ‌های روشن‌گر: ج 1 پاسخ سوال 15 ذکر فرموده است مراجعه نمایید.

[105] - الکهف: 39.

[106] - کهف: 39.

[107] - مستدرک سفینه البحار: ج 4 ص 11.

[108] - مستدرک سفینه البحار: ج 4 ص 11.

[109] - المناقب لابن شهر آشوب: ج 4 ص 61، بحار الأنوار: ج 45 ص 304.

[110] - مناقب ابن شهر آشوب: ج 4 ص 61 ؛ بحار الانوار: ج 45 ص 304.

[111] - بحار الأنوار: ج 45 ص 121.

[112] - بحار الانوار: ج 45 ص 121.

[113] - بحار الأنوار: ج 45 ص 188.

[114] - بحار الانوار: ج 45 ص 188.

[115] - عن الحسن بن علي الخزاز، قال: (دخل علي بن أبي حمزة علي أبي الحسن الرضا (عليه السلام) فقال له: أنت إمام؟ قال: نعم، فقال له: إني سمعت جدك جعفر بن محمد عليهما السلام يقول: لا يكون الامام إلا وله عقب؟ فقال: أنسيت يا شيخ أم تناسيت؟ ليس هكذا قال جعفر، إنما قال جعفر: لا يكون الامام إلا وله عقب إلا

الامام الذي يخرج عليه الحسين بن علي عليهما السلام فانه لا عقب له، فقال له: صدقت جعلت فداك هكذا سمعت جدك يقول) بحار الانوار : ج 25 ص 251.

[116]- از حسن بن علی خزاز روایت شده است: «علی بن ابی حمزه بر ابو الحسن امام رضا (علیه السلام) وارد شد و گفت: شما امام هستید. فرمودند: (بله). پس به او عرض کرد: من از جدت جعفر بن محمد (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: (امامی نخواهد بود مگر اینکه عقبی (نسلی) داشته باشد). فرمود: (فراموش کردی ای شیخ یا خود را به فراموشی می زنی؟! جعفر (علیه السلام) اینگونه نفرمود؛ بلکه ایشان فرمودند: امامی نخواهد بود مگر اینکه عقبی (فرزندی) داشته باشد؛ مگر آن امامی که حسین بن علی (علیه السلام) بر او خارج می شود؛ چرا که او عقبی نخواهد داشت). پس به او عرض کرد: فدایت شوم راست گفتی. به همین صورت شنیدم که جدت می فرمود». بحار الانوار: ج 25 ص 251.

[117]- في تفسير القمي ج 2 ص 38: (....) لما أخبر رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) قريشاً بخبر أصحاب الكهف قالوا: أخبرنا عن العالم الذي أمر الله موسى (عليه السلام) أن يتبعه وما قصته، فأنزل الله عز وجل: (وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُباً)، قال: وكان سبب ذلك أنه لما كلم الله موسى تكليماً وأنزل عليه الألواح وفيها كما قال الله تعالى: (وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ) رجع موسى إلى بني إسرائيل فصعد المنبر فأخبرهم أن الله قد أنزل عليه التوراة وكلمه، قال في نفسه: ما خلق الله خلقاً أعلم مني فأوحى الله إلى جبرئيل أن أدرك موسى فقد هلك، وأعلمه أن عند ملتقى البحرين عند الصخرة رجلاً أعلم منك فصر إليه وتعلم من علمه، فنزل جبرئيل على موسى (عليه السلام) وأخبره فذلل موسى في نفسه وعلم أنه أخطأ ودخله الرعب وقال لوصيه يوشع بن نون: إن الله قد أمرني أن أتبع رجلاً عند ملتقى البحرين وأتعلم منه (....).

[118]- در تفسیر قمی (ج 2 ص 38) آمده است: (... وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) اخبار اصحاب کهف را به قریشیان داد، گفتند: ما را از عالمی که خداوند به موسی فرمان داد تا از او پیروی کند، آگاه کن و ماجرای آن را بگو. خداوند عزوجل این آیه را نازل نمود: (وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتَاهُ لَا أَبْرَحُ...) (و موسی به شاگرد خود گفت: من همچنان خواهم رفت تا آنجا که دو دریا به هم رسیده اند؛ یا می رسم یا عمرم به سر می آید) (راوی) می گوید: دلیلش این بود که وقتی خداوند با موسی سخن گفت و الواح را بر او نازل کرد و همان طور که خود خداوند می فرماید: (وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ)، موسی به سوی بنی اسرائیل بازگشت. پس بر منبر رفت و به مردم خبر داد که خداوند متعال، تورات را بر او نازل نموده و با او تکلم کرده است، و با خود گفت: خداوند متعال مخلوقی را داناتر از من خلق نکرده است. بعد خداوند متعال به جبرئیل وحی فرمود: بنده ی ما را دریاب که هلاک شد و به او یاد بده که در محل برخورد دو رود، کنار صخره، مردی داناتر از تو وجود دارد. پس به سوی او برو و از او علم بیاموز. سپس جبرئیل بر موسی نازل شد و به او خبر داد و موسی در خود احساس کوچکی نمود و دانست که خطا کرده است و ترس بر او وارد شد. موسی به وصی خود یوشع بن نون گفت: خداوند به من فرمان داده است که مردی را در محل برخورد دو رود پیروی کنم و از او علم فرا بگیرم. ....).

[119]- المسكين المادي هو من سكنت جوارحه لعدم امتلاكه لا قليل ولا كثير.

[120]- مسکین از نظر مادی: کسی است که اعضایش به دلیل نداشتن هیچ چیزی نه کم و نه زیاد، حرکتی نمی‌کند.

[121]- قال تعالی: (فَبَشِّرْهُ بِبُحْرَانٍ خَلِيمٍ \* فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ \* فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ \* وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ \* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ \* إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ \* وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ) الصافات: 101 - 107.

[122]- بحار الأنوار: ج 15 ص 78، فما بعد.

[123]- حق تعالی می‌فرماید: (پس او را به پسر بر دبار مژده دادیم \* چون با پدر به جایی رسید که باید به کار پردازند، گفت: ای پسرکم، در خواب دیده‌ام که تو را ذبح می‌کنم. بنگر که چه می‌اندیشی. گفت: ای پدر، به هر چه مأمور شده‌ای عمل کن، که اگر خدا بخواهد مرا از صابران خواهی یافت \* چون هر دو تسلیم شدند و او را به پیشانی افکند \* ما ندایش دادیم: ای ابراهیم \* رؤیا را تصدیق کردی و ما اینچنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم \* این آزمایشی آشکارا بود \* و او را به فدیة‌ای (قربانی) بزرگ باز خریدیم). صافات: 101 تا 107.

[124]- بحار الانوار: ج 15 ص 78 و پس از آن.

[125]- ص: 39.

[126]- لا یخفی أنّ عالم الدنيا هو عالم الأجسام، وعنهما قال رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم): (إنّ الله تعالى لم یخلق خلقاً هو أبغض إليه من الدنيا، وما نظر إليها منذ خلقها بغضاً لها) الجامع الصغير للسيوطي: ج 1 ص 273 ح 1780.

[127]- ص: 39.

[128]- پوشیده نیست که عالم دنیا، عالم اجسام می‌باشد و در مورد آن رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) می‌فرماید: (خداوند متعال هیچ مخلوقی مبعوض‌تر و پست‌تر از دنیا در نظرش، نیافریده و از وقتی آن را آفرید از سر خشم به آن، نظری به آن نیفکنده است). جامع صغیر سیوطی: ج 1 ص 273 ح 1780.

[129]- قال علي بن ابراهيم القمي (رحمه الله): (ثم قال: (ألم يجدك يتيماً فأوى) قال: اليتيم الذي لا مثل له، ولذلك سميت الدرّة: اليتيمة، لأنه لا مثل لها) بحار الأنوار: ج 61 ص 142.

[130]- بحار الأنوار: ج 13 ص 312.

[131]- علی بن ابراهیم قمی می‌گوید: (سپس می‌فرماید: (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى) (آیا تو را یتیم نیافت و پناهت داد؟) یتیم کسی است که نظیری ندارد. مروارید از آن رو (یتیمه) گفته می‌شود که مثل و نظیری ندارد). بحار الانوار: ج 61 ص 142.

[132]- بحار الانوار: ج 13 ص 312.

[133]- اشاره به آیه 27 سوره‌ی انبیا (مترجم).

[134]- بحار الأنوار: ج 13 ص 307.

[135]- بحار الانوار: ج 13 ص 307.

- [136] - مختصر بصائر الدرجات : ص 179، بحار الأنوار : ج 53 ص 3.
- [137] - عن هشام بن سالم ، عن أبي عبد الله (عليه السلام) أنه قال: (بينما الرجل على رأس القائم يأمر وينهى إذا أمر بضرب عنقه، فلا يبقى بين الخافقين [ شئ ] إلا خافه) غيبة النعماني : ص 329 - 330.
- [138] - بحار الأنوار : ج 53 ص 3.
- [139] - مختصر بصائر الدرجات: ص 179 ؛ بحار الانوار: ج 53 ص 3.
- [140] - از هشام بن سالم از ابو عبد الله امام صادق (عليه السلام) روایت شده است که فرمود: (مردی بالای سر قائم به او امر و نهی می کند که فرمان می دهد گردش را بزنند. پس از آن هیچ جنبنده ای باقی نمی ماند مگر اینکه از او بترسد). غیبت نعمانی: ص 329 و 330.
- [141] - بحار الانوار: ج 53 ص 3.
- [142] - بحار الأنوار : ج 12 ص 178.
- [143] - بحار الانوار: ج 12 ص 178.
- [144] - بحار الأنوار : ج 12 ص 183 نقلاً عن بصائر الدرجات.
- [145] - بحار الانوار: ج 12 ص 183 ، منقول از بصائر الدرجات.
- [146] - عن أبي جعفر (عليه السلام) في حديث طويل أنه قال: (إذا قام القائم (عليه السلام) سار إلى الكوفة، فيخرج منها بضعة عشر ألف أنف يسدون البتريّة عليهم السلاح فيقولون له: ارجع من حيث جئت فلا حاجة لنا في بني فاطمة، فيضع فيهم السيف حتى يأتي على آخرهم، ثم يدخل الكوفة، فيقتل بها كل منافق مرتاب، ويهدم قصورها، ويقتل مقاتليها حتى يرضى الله عز وعلًا) بحار الانوار : ج 52 ص 338.
- [147] - عن ابي جعفر (عليه السلام) في حديث طويل: (..... ثم ينطلق - أي القائم (عليه السلام) - يدعو الناس إلى كتاب الله وسنة نبيه، والولاية لعلي بن أبي طالب صلوات الله عليه، والبراءة من عدوه، حتى إذا بلغ إلى الثعلبية قام إليه رجل من صلب أبيه وهو من أشد الناس ببدنه، وأشجعهم بقلبه ما خلا صاحب هذا الامر فيقول: يا هذا ما تصنع؟ فوالله إنك لتجفل الناس إجحاف النعم أبعهد من رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) أم بماذا؟ فيقول المولى الذي ولى البيعة: والله لتسكتن أو لا ضربن الذي فيه عينك، فيقول القائم (عليه السلام): اسكت يا فلان إي والله إن معي عهداً من رسول الله ... ) تفسير العياشي: ج 2 ص 56، بحار الانوار: ج 52 ص 343.
- [148] - عن ابي جعفر (عليه السلام) يقول: (لو يعلم الناس ما يصنع القائم إذا خرج لاحب أكثرهم أن لا يروه مما يقتل من الناس، أما إنه لا يبدأ إلا بقريش، فلا يأخذ منها إلا السيف ولا يعطيها إلا السيف حتى يقول كثير من الناس: ليس هذا من آل محمد، لو كان من آل محمد لرحم) بحار الأنوار : ج 52 ص 354 ، نقلاً عن غيبة النعماني .
- [149] - از ابو جعفر (عليه السلام) در حدیثی طولانی روایت شده است که فرمود: (هنگامی که قائم (عليه السلام) به پا خیزد به سوی کوفه می رود. چند ده هزار نفر از بتریه که با خود سلاح دارند به او می گویند: به همان جا که آمده ای برگرد، ما به فرزندان فاطمه نیازی نداریم. پس شمشیر را در میانشان قرار می دهد و تا آخرینشان را

می‌کشد. سپس به کوفه داخل شده، تمام منافقین شکاک را از بین می‌برد، کاخ‌هایشان را ویران می‌کند و مبارزینشان را می‌کشد تا خداوند عزوجل راضی گردد). بحار الانوار: ج 52 ص 338.

[150]- از ابا جعفر (علیه السلام) در خبری طولانی روایت شده است که فرمود: (... سپس رهسپار می‌شود یعنی قائم (علیه السلام) - در حالی که مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبرش و ولایت علی بن ابی طالب که صلوات خداوند بر او باد، دعوت می‌کند تا به تعلیمه می‌رسد که مردی از پشت پدرش و از همه‌ی مردم نیرومندتر و شجاع‌تر است) به غیر از صاحب این امر)، در مقابلش می‌ایستد و می‌گوید: فلانی، این چه کاری است که می‌کنی؟ به خدا قسم! تو مردم را مانند چهارپایان فراری می‌دهی. آیا این کارها با عهده‌ی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام می‌شود یا چیزی دیگر؟ پس آن خدمتکاری که متصدی امر بیعت است بر او بانگ می‌زند: در جای بنشین و گرنه به خدا سوگند سر از بدنت جدا می‌کنم. اما حضرت قائم (علیه السلام) به او می‌فرماید: فلانی ساکت باش. آری، به خدا سوگند عهدنامه‌ای از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه من است! (...). تفسیر عیاشی: ج 2 ص 56؛ بحار الانوار: ج 52 ص 343.

[151]- از ابو جعفر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: (اگر مردم می‌دانستند قائم هنگامی که خروج کند، چه می‌کند، بیشتر مردم ترجیح می‌دادند که او را نمی‌دیدند از آنچه از مردم می‌کشد؛ او شروع نمی‌کند مگر از قریش و از آنها قبول نمی‌کند مگر شمشیر و به آنها جز شمشیر نمی‌دهد، تا آنجا که بیشتر مردم می‌گویند: او از آل محمد نیست که اگر از آل محمد می‌بود، رحم می‌کرد). غیبت نعمانی: ص 238؛ بحار الانوار: ج 52 ص 354.

[152]- لمعرفة المزيد عن هذا الموضوع يرجى مراجعة ما بينه السيد احمد الحسن (عليه السلام) في كتابه الشریف (رحلة موسى إلى مجمع البحرين).

[153]- برای بهره‌مند شدن بیشتر در خصوص این موضوع به آنچه سید احمد الحسن (علیه السلام) در کتاب شریفش «سفر موسی به مجمع البحرين» به نگارش درآورده است، مراجعه نمایید.